

هوسم یا هوسم ؟

نویسنده و پژوهشگر: ابوذر ملک پور

<https://telegram.me/MotaDeylami>

چاپ شده در رویه = صفحه ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ فصل نامه آوای املش، سال پنجم، شماره بیست و یکم،

پاییز ۱۳۹۷ ☀

کتابی ست با نام "ولایات دارالمرز ایران، گیلان" توسط یاسنت لویی رابینو (ه. ل. رابینو) که در فاصله سال‌های ۱۹۰۶ و ۱۹۱۲ میلادی (۱۰۶ - ۱۱۲ سال پیش) به عنوان کنسولیاری بریتانیا در رشت بوده تحقیق گردیده و به نگارش درآمده و جعفر خمایی زاده آن را ترجمه و در سال ۱۳۵۷ چاپ کرده است.

در صفحه ۳۹۰ - ۳۹۱ این کتاب چنین نوشته:

«رانکو»

موقعیت - حدود

رانکو شرقی ترین ناحیه گیلان است که در ساحل دریای خزر قرار گرفته است. این ناحیه از شمال به دریای خزر، و از مشرق به تنکابن مازندران، و از جنوب به رودبار عمارلو و رودبار حسینعلیخانی که رودبار زمانخانی هم نامیده می شود، و از مغرب به دیلمان و لاهیجان محدود می گردد.

حد شرقی واقعی رانکو دریا سر است. اما در حدود شصت سال است که لنگرود و شهرهای اطرافش از لاهیجان جدا شدند و به رانکو ملحق گردیدند، و از آن بعد این ناحیه به رانکو و لنگرود موسوم گردید.

طول آن از ساحل لنگرود به رودخانه سرخانی Sorxani که این منطقه را از مازندران جدا می سازد ۴۴ کیلومتر و عرض آن از دهانه پلورود تا گردنه گونه کول Gavanekol ۵۳ کیلومتر است. دشت باریکی از پای کوهها تا ساحل دریا کشیده شده، که عرض آن در املش ۱۹ تا ۲۰ کیلومتر و نزدیک مرز مازندران در حدود سه کیلومتر است، و در نواحی کوهستانی اشکور و سمام این مقدار تغییر می یابد.

تاریخ

تاریخ رانکو بسیار مغشوش است. بعضی از نویسندگان رانکو را جبال روبنج Rūbanj که از طرف جغرافیون عرب در شمال ری ذکر گردیده می شناسند و این عقیده از نظر من درست نیست.

به عقیده ابن اسفندیار رانکو ابتدا جزء طبرستان بوده و تا ملاط اشکور وسعت داشته، و به نظر می رسد که اشکور هم متعلق به نواحی کوهستانی دیلم بوده است

کوتم Kūtom یا هوسم Hūsam

مهمترین قسمت رانکو سابقاً شهر کوچک کوتم بود که اعراب این نام را به هوسم تغییر دادند. «...»

باید توجه نمود که کوتم (هوسم) شهر نبوده، هوسم پایگاه اعرابی بوده که از طبرستان وارد ناحیه دیلم خاصه شده بودند که رابینو لفظ شهر را برای آن استعمال می کند (البته ما این اشتباه را از رابینو می پذیریم چرا که او پژوهشگر تاریخی به معنای خاص کلمه نبوده است و مطمئناً در زمان نگارش کتابش از نبود منابع معتبر رنج می برده است) در صورتی که تقریباً در هیچ منبع قابل دسترسی (تا به امروز) دیده نشده است که کلمه شهر و روستای هوسم بکار رفته باشد.

کوتم (هوسم) پس از ورود اعراب فرضه نامیده شده و فرضه هوسم جایگاهی برای پهلو گرفتن قایق و لنج بر سر رودی گفته می شد که امروزه ما آن فرضه هوسم را رودسر می شناسیم و به احتمال خیلی زیاد هوسم سر رود، جزئی از تیمجان رانکوی دیلمان قدیم بوده است. (از آنجا که هوسم واژه ای عربی ست قدمت آن خود به خود منززل شده و کاملاً زیر سوال می رود و حتی اگر بخواهیم به اسناد تاریخی رجوع کنیم رابینو نیز به ما یادآوری می کند که این پایگاه ساخته و پرداخته اعراب است)

هوسم پیش از ورود تازیان به ایران وجود خارجی نداشته است اما خیلی ها به این اوهام اعتماد کرده اند که هوسم شهر بوده و تا الموت هم وسعت داشته است...؛ در آغاز ورود اسلام به ایران مناطق ساحلی ای مثل رودسر و... قابل سکونت نبوده اند؛ منطقه شهری رودسر (=هوسم) در آن زمان ها پوشیده از نیزار و مملو از مرداب و باتلاق بوده و بعدها هم که از طرف عرب ها سیاه سیاهی کرد طابع (تابع) دیلمان بوده است.

کتابی ست بنام *حدود العالم من المشرق الی المغرب* که به سال ۳۷۲ هجری قمری (یعنی ۱۰۶۷ سال پیش) به فارسی تالیف شده است، در این کتاب ارزشمند، هوسم را چنین معرفی می کند: **هوسم ناحیتی است خرد (کوچک و بی اهمیت) به دیلمان از دیلم خاصه (و نه گیلان)**

در این کتاب سخن از دو دیلمان به میان است. ۱- دیلمستان = **دیلمان کلی و سرتاسری ۲- دیلمان = دیلم خاصه**

در صفحه ۱۴۳ نوشته شده:

§۳۲ _ [سخن اندر ناحیت] دیلمان و شهرهای وی

ناحیتی بسیارست با زبانها و صورتهاء مختلف کی بناحیت دیالم باز خوانند، مشرق این ناحیت خراسان است و جنوبش شهرهء جبالست و مغربش حدود آذربادگان است و شمالش دریاء خزرانست و این ناحیتی است با آبهاء روان و رودهء بسیار و آبادان [و مستقر] بازرگانان و مردمانی جنگی، و ایشان حرب با سپر و زوبین کنند و مردمانی اند خوش و ازین ناحیت جامهء ابریشم خیزد یک رنگ و با رنگ چون مبرم و حریر و آنچ بدین ماند، و از وی کتان و [پشم] چونین خیزد بسیار.

و در صفحه ی ۱۴۸ این کتاب چنین نوشته شده است: **دیلمان - ناحیتیست دیلم خاصه کی ازین ناحیت باشند میان طبرستان و جبال و گیلان و دریاء خزران نهاده است و این مردمان دو گروه اند یک گروه بر کران دریا باشند و دیگر گروه اندر کوه ها و شکستگیها، و گروهی اندر میان این هر دو قومست. اما این کی بر کران دریاست ایشان را ده ناحیتیست خرد چون: لثرا، وارپوا، لنکا(لنگا)، مرد، جالک رود (چالک رود)، کرک رود (گرگ رود)، دینار رود، جوداهنجان، سلان رود بار، هوسم، و از پس کوه برابر این**

ده ناحیت سه ناحیت بزرگست چون: وستان، شیر، پژم، و هر ناحیتی را ازین ناحیتها، ناحیتها و دهها بسیارست و این همه اندر مقدار بیست فرسنگ است اندر بیست و پنج فرسنگ. و این ناحیت دیلم ناحیتیست آبادان و با خواسته و مردمان وی همه لشکری اند یا برزیگر و زنانشان نیز برزیگری کنند و ایشان را هیچ شهری با منبر نیست و شهرشان کلار است و چالوس. (حدود العالم من المشرق الی المغرب / به کوشش منوچهر ستوده / ناشر: طهوری)

و سپس گیلان را ناحیتی جدا از دیلمان می داند و می نویسد:

گیلان: ناحیتیست جدا میان دیلمان و جبال و آنربادگان و دریای خزران و این ناحیتیست بر صحرا نهاده میان دریا و کوه با آبها روان بسیار، و یکی رودیست عظیم سپیدرود خوانند، میان گیلان ببرد و به دریای خزران افتد و این گیلان دو گروهند یک گروه میان دریا و این رودند و ایشان را این سوی رود می خوانند و دیگر گروه میان رود و کوه اند، ایشان را آن سوی رود می خوانند، اما این سوی رودان را هفت ناحیت است بزرگ چون: لافجان، میالفجان، کشکجان، برفجان، داخل، تجن، جمه (چمه). و اما آنک از آن سوی رودیان اندایشان را یازده ناحیت است بزرگ چون: حانکجان، نَنک، کوتم، سراوان، پیلیمان شهر، رشت، تولیم، دولاب، کهن رود، استراب، خان بلی. و هر ناحیتی را ازین دههاست سخت بسیار و این ناحیت گیلان ناحیتی آبادان و با نعمت و تونگرست و کار کشت و برز همه زنانشان کنند و مردانشان [را] هیچ کاری نیست مگر کی حرب، و به همه حد گیلان و دیلمان هر روزی بهر دهی یک بار یا دوبار حرب کنند هر دهی با دهی دیگر و روز (۳۱) بود کی مردم کشته شوند بعضی، و آن عصبیت میانشان همی ماند و حرب همی کنند تا آنکه کی از آن جای بروند بلشکری کردن یا بمیرند یا پیر شوند و چون پیر شوند محتسب گردند و ایشان را محتسب معروف گر خوانند، و اگر اندر همه ناحیت گیلان کسی کسی را دشنام دهد یا نبید خورد یا گناهها دیگر کند چهل چوب یا هشتاد چوب بزنند و ایشان را شهر کهاست با منبر چون، گیلاباد، شال، دولاب، پیلیمان شهر (پیلیمان شهر). این شهر کهاست خرد و اندروی بازارها، و بازارگانان وی غریب اند و دیگر همه معروف گراند و طعام همه این ناحیت لتیرست و برنج و ماهی و از این ناحیت گیلان جاروب و حصیر و مصلی نماز و ماهی ماهه افتد کی به همه جهان بیرند. (-۱۴۹ ۱۵۰ حدود العالم)

پس هوسم ناحیتی خرد بوده به دیلمان از دیلم خاصه (حدود العالم) و اینکه اگر هوسمی یا رودسری اصیل و قدیمی ای وجود داشته باشد باید از تیره دیلم بوده و زبانش دیلمی باشد،

این یعنی واگردانی ها و حاشیه نویسی هایی که در کتاب الابانه ابوجعفر هوسمی از آن دوران هست به زبان دیلمی ست و با لهجه هوسمی = رودسری امروزی نگاشته شده است، یا تفسیر کتاب الله توسط ابوالفضل بن شهردویر دیلمی، به دیلمی نگاشته شده است نه گیلکی. (کلماتی که امروزه به غلط ما بنام گیلکی می شناسیم)

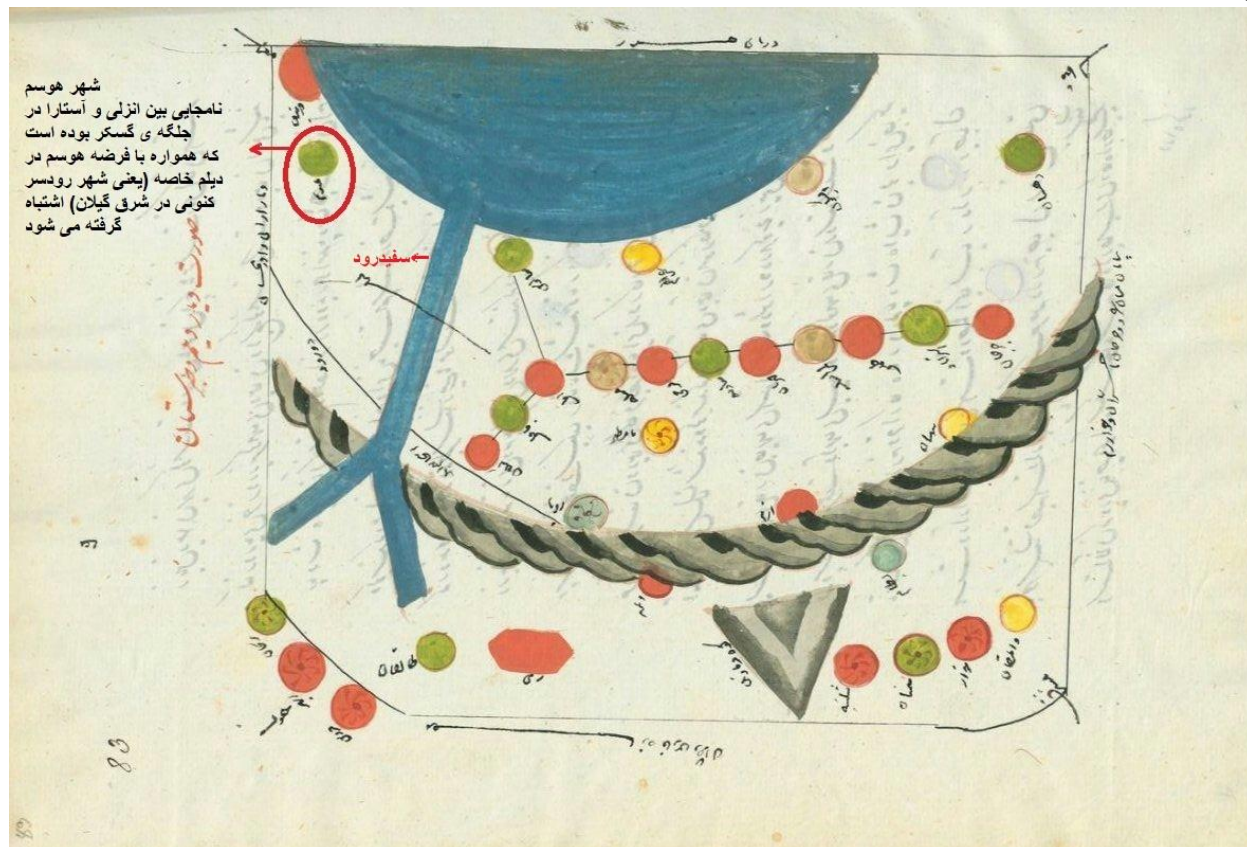
توجه توجه توجه:

هوسمی که در نقشه هایی مثل نقشه کتاب صور الاقالیم یا نقشه کتاب مسالک الممالک یا در نقشه کتاب عجایب المخلوقات آمده در باختر یا غرب گیلان کنونی یعنی در آن طرف رود آمارد (= سپید رود) جای داشته، یعنی چی!؟

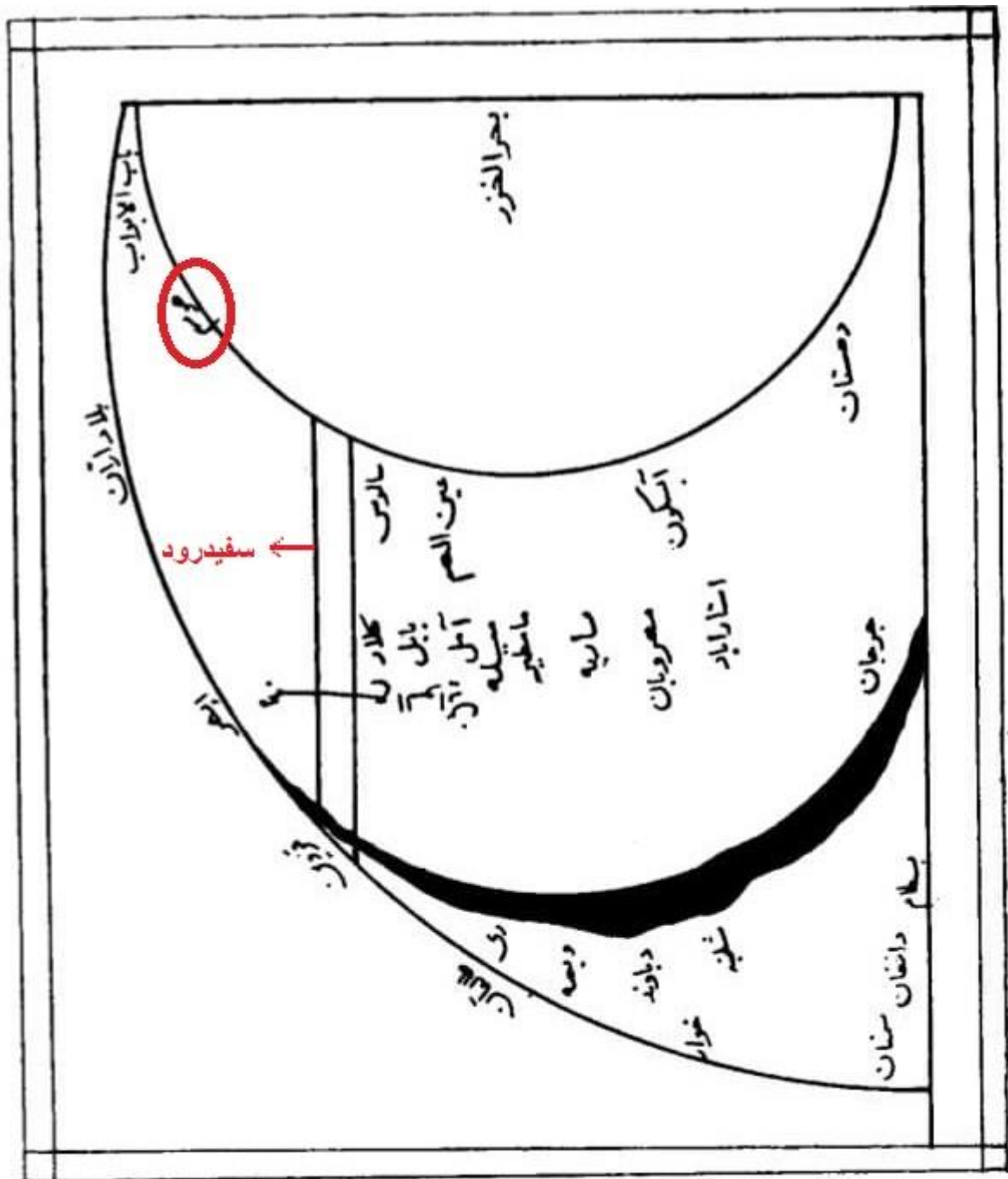
یعنی اینکه ما یک هوسم خُرد و کوچک داشتیم در دیلمان ، که همین شهر رودسر کنونی می باشد، و یک هوسم در گیلان در نقشه های قدیمی هست که هیچ ربطی به این هوسم (= رودسر) دیلمان ندارد.

به نظر می آید هوسم آن سمت سپید رود، همان کوتم مرکز ایالت کودمات باشد (البته این گونه امور برای متخصصین امر روشن و قابل ادراک است ، این عامه مردمند که بقول مولانا دچار قیاس طوطیانه می شوند)؛

در نقشه های آن دوران اولین شهر ساحلی دیلم خاصه در خاور سفیدرود سالوس است که همان شالوس یا چالوس کنونی می باشد.



نقشه دیار دیلم و طبرستان در کتاب المسالك و الممالک نوشته اصطخری در سال ۳۴۰ هجری، کتابخانه ملی فرانسه ، شماره ۳۵۵ .



کتاب عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات نوشته محمد بن محمود بن احمد طوسی در سال ۵۵۱ هجری.